

● خلاصه‌ی کتاب

ایران و ظهور رضاخان از برافتادن قاجار تا برآمدن پهلوی

سیروس غنی، ناشر آ.بی. نوریس، سال انتشار ۱۹۹۸، تعداد ص ۱۴+۴۳۴.

۱۰. نخست وزیری نوبتی؛ ۱۱. نخست وزیری رضاخان و جنبش جمهوری؛ ۱۲. وحدت ایران؛ ۱۳. انقراض سلسله‌ی قاجاریه؛ ۱۴. آغاز عصر پهلوی.

سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۵ از پراهمیت‌ترین سال‌های قرن بیستم ایران هستند. در این دوره انگلیسی‌ها با عَلم‌کردن افسری گمنام به نام رضاخان که هیچ‌گونه تجربه‌ی سیاسی قبلی نداشت، مقدمات کودتای سوم اسفند و در نهایت سقوط سلسله‌ی قاجار را فراهم کردند. رضاخان چنان به سرعت آموخت و خود را با اوضاع و احوال وفق داد که دست ماکیاول را از پشت بست. اقدام‌های جسورانه‌ی وی آخرین پادشاه قاجار را از اریکه‌ی سلطنت به زیر کشید و او را روانه‌ی پاریس کرد. نویسنده ضمن بر شمردن خصیصه‌های رضاخان مدعی

این کتاب که دارای یک مقدمه، یک دیباچه، چهارده فصل و یک مؤخره است، توسط سیروس غنی پژوهشگر ایرانی مقیم لندن به رشته‌ی تحریر در آمده‌است. نویسنده صاحب تالیف‌هایی نظیر ایران و غرب (۱۹۸۷) بوده و در حال حاضر نیز درخصوص مسائلی چون «ایران در قرن بیستم»، مشغول تحقیق و پژوهش است. وی در ضمن ویراستار خاطرات (۱۳ جلدی) قاسم غنی نیز می‌باشد.

چهارده فصل کتاب مزبور عبارتند از:

۱. قرارداد ۱۹۱۹؛ ۲. قرارداد در سرانسیب زوال؛
۳. استعفای وثوق‌الدوله؛ ۴. نخست وزیری مشیرالدوله؛ ۵. نخست وزیری سپهدار؛
۶. مقدمه‌ی کودتا؛ ۷. رضاخان و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹؛ ۸. حکومت ۱۰۰ روزه‌ی سیدضیاءالدین طباطبایی؛ ۹. دولت اول قوام؛

استان گیلان پیاده کردند.

انگلیسی‌ها به منظور مقابله با کمیته‌ی نجات ملی که برای تشکیل یک حکومت مستقل به وجود آمده بود، عبدالحسین میرزا فرمانفرمایان، انگلوفیل مشهور را نخست وزیر کردند.

در فصل اول کتاب، نویسنده به شرایطی که قرارداد ۱۹۱۹ به واسطه‌ی آن منعقد گردید، اشاره می‌کند و می‌گوید: حضور انگلیسی‌ها تقریباً در تمام قسمت‌های کشور، سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی بریتانیا را تقویت می‌کرد و با از میان رفتن رقیب‌ها همه‌ی توجه انگلستان به این امر معطوف شد که چگونه موقعیت انحصاری خود را تضمین نماید. انگلستان حتی برای مدتی کوتاه به این فکر افتاد که از کنفرانس صلح بخواد که قیومیت ایران را به انگلستان واگذار نماید ولی این امر به دلیل مخالفت احتمالی ایالات متحده و فرانسه عملی نگردید.

با سقوط کابینه‌ی عین‌الدوله (در دی ماه ۱۲۹۶)، نامزد مورد نظر سفارت انگلیس برای تشکیل دولت جدید، حسن وثوق (وثوق‌الدوله) بود. وثوق در مذاکرات خود با سرچارلز مارلینگ وزیر مختار انگلیس در تهران شرایطی پیش پای وی نهاد: بیرون بردن تمام

است که سعی کرده است تصویری متوازن از وی ارائه دهد.

نویسنده در دیباچه‌ی کتاب پس از ارائه‌ی تاریخچه‌ی از سلسله‌ی قاجاریه به اعطای امتیاز نفت به ویلیام ناکس داریسی در سال ۱۹۰۱ میلادی (۱۲۸۰ شمسی) اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در سال ۱۲۸۷ که مته‌ی حفاری به نفت رسید، جای تردیدی باقی نماند که حضور سیاسی و نظامی انگلستان در ایران پایدار خواهد شد.»

وی در ادامه‌ی بحث می‌افزاید: با شروع جنگ جهانی اول پرچم ایران فقط برفراز چند شهر عمده در امتزاز بود. دیگر اثری از استقلال ایران باقی نمانده بود. عثمانی‌ها در اکتبر ۱۹۱۴ به طرفداری از آلمان وارد جنگ شدند و در نوامبر قسمت‌هایی از شمال غرب ایران را اشغال کردند. دولت ایران بی‌طرفی خود را اعلام کرد و وزارت خارجه‌ی آمریکا نیز در ۱۱ نوامبر، «تعهد کلی بر پشتیبانی از بی‌طرفی ایران» سپرد. با وجود این هیچ یک از متخاصمان به اعلام بی‌طرفی اعتنایی نکردند و ایران صحنه‌ی نبرد شد. انگلستان نیروهای بیشتری وارد ایران کرد و آبادان و بوشهر را به اشغال خود درآورد. روس‌ها هم سباه‌یانی در شمال غرب و اندکی بعد در

آن بود که ایران ورشکسته بود و تنها راه نجات آن همکاری نزدیک با بریتانیاست. کرزن در کنفرانس صلح پاریس به هیأت ایرانی فهماند که، «هیچ‌کس در کنفرانس صلح نمی‌تواند کاری برای آنها بکند.» گام بعدی به دام انداختن این کشور در یک قرارداد و تسلیم آن به سلطه‌ی بریتانیا بود.

در فصل دوم کتاب تحت عنوان:

قرارداد در سرایشب زوال آمده‌است: در آوریل ۱۹۱۹ همه در وزارت خارجه‌ی انگلیس در مورد مفاد اصلی قرارداد پیشنهادی اتفاق نظر داشتند. انگلستان تعهدات گذشته‌ی خود را در زمینه‌ی حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران تکرار کرد و تعهد سپرد وامی به مبلغ دو میلیون لیره با نرخ بهره‌ی نسبتاً بالای هفت درصد و استرداد ۲۰ ساله به ایران بپردازد تا از این طریق معامله را به اصطلاح شیرین کند. با وجود این پس از امضای قرارداد، حساب‌های کرزن و کاکس درست از آب در نیامد. آنها احساسات ملی را دست‌کم گرفته بودند. ایرانی‌ها معاهده‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ را فراموش نکرده بودند. پنهان‌کاری موجب گسترش شایعات بی‌بند و بار شد و بی‌اعتنایی به قانون اساسی آتش خشم مردم را که برای انقلاب مشروطیت جان‌های فراوانی را از کف داده

نیروهای خارجی؛ پایان دادن به حقوق برون مرزی برای قدرت‌های بیگانه؛ تجدیدنظر در قراردادهای قبلی؛ انحلال پلیس جنوب ایران؛ بسط لشکر قزاق و واگذاری فرماندهی آن به افسران بی‌طرف و ایرانی؛ اعزام نماینده به کنفرانس صلح و تعهد پرداخت غرامت خسارت‌های مادی دوران جنگ به ایران و لغو قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵.

با وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، دولت

شوروی تمامی امتیازهای روسیه‌ی تزاری در ایران را لغو (۱۹۱۸) و برای رسواکردن انگلستان مفاد قرارداد محرمانه‌ی معاهده‌ی ۱۹۱۵ قسطنطنیه را فاش کرد. در نتیجه مارلینگ به پاره‌یی از پیشنهادهای وثوق به ظاهر روی خوش نشان داد. مکاتبات طولانی بین مقام‌های دولت ایران و وزارت خارجه‌ی انگلیس برای پرداخت رشوه به سرانجام رسید و راه را برای امضای قرارداد هموار کرد.

قرارداد ۱۹۱۹ چندین مؤلف داشت

ولی پدر فکری و نیروی پیشران آن «لرد کرزن» بود. وثوق هم در طول سال‌ها، پیوسته به اعتراض می‌گفت که او مصالح وطن را در نظر داشت و یگانه هدف او در حمایت از قرارداد ۱۹۱۹ حفظ تمامیت ارضی و پاسداری از وحدت و یکپارچگی کشور بود. استدلال وثوق

سرگرم مال‌اندوزی بوده‌است» با اطمینان بیشتری از مشیرالدوله (حسن پیرنیا) برای جانشینی وثوق‌الدوله سخن به میان آورد. وثوق که پیدایش ملی‌گرایی را در ایران دست‌کم گرفته بود، سرانجام در ۴ تیرماه ۱۲۹۹ از مقام خود استعفا داد و به رضایت خود به تبعید رفت.

فصل چهارم کتاب به نخست‌وزیری

مشیرالدوله (حسن پیرنیا) و شرایطی پرداخته است که وی نخست‌وزیری خود را به آن مشروط کرده‌بود. حرف پیرنیا این بود که اولاً گروه نظامی انگلیس مدتی با قزاق‌ها کار کند و تجدید سازمان ارتش را به تعویق اندازد، ثانیاً قرارداد حتماً باید به تصویب مجلس برسد و مادام که قرارداد به تصویب نرسیده‌است وی نمی‌تواند از وام دو میلیون لیره‌ی انگلیس استفاده کند.

بخش اعظم این فصل به درگیری میان انگلیسی‌ها و شاه بر سر اخراج استاروسلسکی فرماندهی روسی قزاق‌ها از ایران است. وی با وجود این که علیه بلشویک‌ها می‌جنگد ولی خود را حافظ منافع روسیه در شمال ایران می‌داند. ورود آبرون‌ساید به ایران (اکتبر ۱۹۲۰، مهر ۱۲۹۹) سیر تحولات سیاسی و نظامی را تشدید کرد و با احضار سپهدار توسط احمدشاه برای تشکیل کابینه، پیرنیا از کار کناره می‌گیرد. با

بودند برانگیخت. دودوزه بازی‌های احمدشاه که بیشتر از ملاحظات نظیر منافع شخصی سرچشمه می‌گرفت، احساسات مردم را جریحه‌دارتر کرد. اعزام «نورمن» به ایران «خاری در چشم» کرزن شد و سلسله حوادثی را پیش آورد که منجر به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ گردید.

فصل سوم به «استعفای وثوق‌الدوله»

اختصاص داده شده‌است. نویسنده به شرح مبارزات میرزا کوچک خان جنگلی پرداخته و به ترندهای انگلیس برای حفظ قرارداد ۱۹۱۹ اشاره می‌کند. به عقیده‌ی نویسنده، کرزن اعتراف می‌کرد که بدون حضور قوای نظامی بریتانیا در ایران «قرارداد ایران و انگلیس فرو می‌پاشد». با اعلام این مطلب از جانب «مهردار سلطنتی انگلستان» که دولت پادشاهی خود را موظف نمی‌داند که از ایران در برابر تهاجم شوروی دفاع کند، اکثر ایرانی‌ها دریافتند که تنها دلبستگی انگلستان به ایران مهارکردن حکومت است و مقصود از این اقدام حفاظت مناطق نفتی جنوب و مصالح اقتصادی و راهبردی انگلیس می‌باشد. به این ترتیب وثوق‌الدوله روزبه‌روز در وضعیت دشوارتری قرار گرفت.

از سوی دیگر نورمن که به صراحت اظهار داشته بود، «وثوق در مدت زمامداری

عزم خود را جزم کرد تا با یافتن دو مهره‌ی مورد اعتماد خود یعنی رضاخان و سیدضیاءالدین طباطبایی هرچه زودتر به نابسامانی اوضاع پایان دهد. آبرون‌ساید به این نتیجه رسید که تغذیه‌ی بهتر، نظارت بیشتر و آموزش دامنه‌دار قزاق‌ها را قادر ساخته بود که روی پای خود بایستند و به زودی می‌توان افسران انگلیسی را مرخص کرد. ملاقات آبرون‌ساید به رضاخان و جست‌وجوی چهره‌ی مقتدری برای نخست وزیری، انگلیس را یک گام دیگر به کودتا نزدیک‌تر کرد. آبرون‌ساید روز ۲۸ بهمن به قزوین می‌رود و روز بعد به بغداد پرواز می‌کند و دیگر بر نمی‌گردد.

در فصل هفتم، غنی شرحی از زندگی خصوصی رضاخان را به رشته‌ی تحریر در آورده و شواهدی از چگونگی انجام کودتای سوم اسفند، از قول مرتضی یزدان پناه، حسن ارفع، امان‌الله جهانبانی، امیراحمدی، ادیب‌السلطنه‌ی سمیعی و گزارش‌های سفارت انگلیس و نیز سفارت آمریکا ارائه می‌دهد. از این مدارک چنین برمی‌آید که طراحان کودتا (آبرون‌ساید و نورمن) هرکدام یکی از این دو ایرانی را می‌شناختند. نورمن شاید حتی تا موقعی که رضاخان فرماندهی کل قوا شد، او را ندیده بود.

نکته‌یی که ذکر آن در اینجا ضروری

قربانی شدن نخست‌وزیر پایبند اصول، شروس‌ها کننده شد. آبرون‌ساید برای یافتن افسری ایرانی که فرماندهی قزاق‌ها را برعهده گیرد، به جست‌وجو پرداخت.

در فصل پنجم که از نخست وزیر سپهدار سخن به میان آمده‌است، گفته می‌شود: آبرون‌ساید بعد از خلاص شدن از شر استاروسلسکی، گام حساب شده‌ی دیگری برای نیل به اهداف خود برداشت. سپهدار برخلاف سلف خود زبون‌ترین رییس الوزایی بود که از آغاز عصر مشروطه تاکنون بر سر کار آمده بود. وی از همان ابتدای امر سرسپرده‌ی منافع روس و انگلیس بود و اوامر آنها را بدون چون و چرا اجرا می‌کرد. کابینه‌ی وی اکثراً مرکب از آدم‌های هیچ کاره‌ی بی‌خطر و هوادار انگلیس بود. سپهدار می‌باید کار مقاومت قزاق‌ها در برابر بلشویک‌ها و تخلیه‌ی بی‌دغدغه‌ی انگلیسی‌ها از ایران را سامان دهد.

در فصل ششم به «مقدمه‌ی کودتا» پرداخته شده و در ابتدای آن آمده‌است:

آبرون‌ساید به دنبال آن بود تا نیروهای انگلیس ایمن و بی‌دردسر از جنوب ایران بیرون برونند و با تقویت قزاق‌ها، بلشویک‌ها را ناامید کند.

با وخیم‌تر شدن اوضاع ایران، انگلیس

رضاخان و سیدضیا منجر به برکناری رییس الوزرا شد و با قدرت یافتن رضاخان، عمر اقامت نورمن در ایران نیز روبه اتمام گذاشت. به عقیده‌ی نویسنده، رضاخان در ایران همانی شد که مصطفی کمال (آتاتورک) در ترکیه بود.

در فصل نهم صحبت از دولت اول قوام به میان می‌آید. وی ظرف ۵ روز کابینه‌ی سرهم و روز ۱۴ خرداد آن را معرفی کرد و وعده‌های همیشگی اصلاحات را داد. قوام و رضاخان گرچه ترکیب متجانسی نبودند ولی در ۶ ماه نخست خوب با هم کار کردند. شکست میرزا کوچک خان اقتدار حکومت مرکزی را ارتقا داد. در دی ماه ۱۳۰۰ درست پیش از سقوط دولت قوام، رضاخان فرمانی صادر کرد و اصطلاح «ژاندارم» و «قزاق» را از بین برد و راه را برای تشکیل قشون متحدالشکل هموار ساخت. با سقوط قوام، رضاخان به یک چهره‌ی مسلط سیاسی و نظامی کشور تبدیل شد.

در فصل دهم صحبت از صدارت مجدد حسن پیرنیا (مشیرالدوله) است که «اصلاح قوانین» را در دستور کار خود قرار داده بود. در این حین سرپرستی لورین شرح مفصلی از ویژگی‌های رضاخان به لندن نوشت: «او به راستی خواهان اصلاحات است ولی به مجلس به چشم حقارت می‌نگرد.» نویسنده در بخش

است این است که با وجود تکذیب‌های انگلیس در طول سال‌های گذشته که در کودتا دخالتی نداشته است بد نیست گفته شود وقتی که مصالح این کشور اقتضا کرد مرتب اعلامیه صادر می‌کرد و نه تنها به نقش خود در کودتا اعتراف کرد بلکه دریاره‌ی آن به اغراق هم پرداخت و این هنگامی بود که ادامه‌ی سلطنت رضاشاه را مخل منافع انگلستان شمردند و فشار آوردند که او را رسوا سازند و مجبورش کنند که استعفا دهد و کشور را ترک کند.

در فصل هشتم سخن از تسخیر تهران در بامداد روز سوم اسفند و حکومت صد روزه‌ی سیدضیا است. احمدشاه و ادار به امضای حکم «رییس الوزرای» سیدضیا و «سردار سپه» رضاخان شد. در کابینه‌ی سیدضیا همه به استثنای یک نفر (رضاقلی خان هدایت) کسانی بودند که سابقه‌ی وزارت نداشتند. وی با صدور اعلامیه‌ی رجال کشور ا متهم به فساد و ارتشا کرد که در پانزده سال گذشته، «مثل زالوخون ملت را مکیده‌اند.» سیدضیا قرارداد ۱۹۱۹ را باطل اعلام و فهرستی از رجال مملکتی را که باید دستگیر شوند تهیه کرد و آنها را به زندان انداخت. ولی رضاخان برعکس برای گسترش پایه‌ی قدرت خود به تحبیب قلوب و چاپلوسی بزرگان قوم پرداخت. رقابت بین

نشئه‌ی قدرت جلوه داد و مخالفان بی‌درنگ بر جبهه‌طلبی بی‌لجام او تکیه کردند. تغییر موضع ناگهانی، آسیب‌پذیری او را آشکار ساخت و نشان داد که با هم‌دستی نیروهای مخالف می‌توان جلوی او را گرفت. با این حال قتل نایب کنسول آمریکا در تهران، دست او را در حکومت قوی ساخت و حکومت نظامی را در تهران برقرار کرد. سرکوب شیخ خزعل نیز به رضاخان فرصت داد تا هم‌چون «امپراتوران روم در بازگشت از لشکرکشی‌های دور و بزرگ» فاتحانه وارد پایتخت شود.

در فصل سیزدهم (انقراض سلسله‌ی قاجاریه) نویسنده به چگونگی سرکوب شورش‌های عشایر در نقاط مختلف کشور با استفاده از هواپیماهای بمب‌افکن می‌پردازد و می‌نویسد: رضاخان پس از برقراری امنیت در سراسر کشور، مجلس را برای اجرای آخرین پرده‌ی نمایش آماده کرد و ماده واحدی خلع قاجاریه که در آن، «مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت ایران انقراض سلسله‌ی قاجاریه را اعلام و حکومت موقتی را به شخص آقای رضاخان پهلوی» واگذار کرد را به تصویب رسانید و آخرین شاه قاجار را از صحنه‌ی شطرنج برکنار ساخت.

در فصل چهاردهم با عنوان «آغاز عصر

دیگری از همین فصل به مسأله‌ی واگذاری نفت شمال به آمریکایی‌ها و پشتیبانی رضاخان از این قضیه می‌پردازد و تحت تأثیر عزم راسخ وی از مسایل جاری قرار می‌گیرد. نویسنده در پایان این فصل می‌افزاید: این سرباز نسبتاً گمنام در ظرف کمتر از سه سال خود را به کانون صحنه‌ی سیاسی رساند و حدود ۲۰ سال برآن سلطه راند و حتی دودمانی جدید بنیان نهاد.

فصل یازدهم به نخست‌وزیری رضاخان و جنبش جمهوری می‌پردازد و نویسنده شرحی از بازی‌های سیاسی رضاخان با مجلس می‌دهد. غنی‌ترین باور است که: «رضاخان از این لحاظ با جمهوریت موافق است که تصور می‌کند با اصل و نسب حقیرش نمی‌تواند شاه شود. کناره‌گیری قیصر از سلطنت در آلمان و سرنگونی حکومت پادشاهی در روسیه نیز نشان داده بود که مردم، جمهوری را بهتر می‌پذیرند و شاید بزرگ‌ترین منبع الهام رضاخان، آتاتورک بود. رضاخان با این کار خود می‌خواست از شر دودمان قاجار برای همیشه راحت شود.»

در فصل دوازدهم (وحدت ایران) مؤلف معتقد است که رضاخان به بهایی‌گراف خود را از مهلکه‌ی «جمهوریت» خلاص کرد. شهرت او لکه‌دار شد، خود را فردی مستبد و

شخصی و هم از نظر سیاسی، دشمن سرسخت رضاشاه شد و از همان نخستین ملاقات به شدت از رضاشاه بدش آمد. دو سال مأموریت نیکلسون در تهران باعث تجدید هراس رضاشاه از مقاصد بریتانیا در ایران شد.

نویسنده در بخش پایانی کتاب می‌نویسد: ناکامی وعده‌های مشروطه، تجزیه‌ی کشور به مناطق نفوذ؛ تحمیل قرارداد ۱۹۱۹، وجود پادشاهی عیاش، طماع و ضعیف‌النفس صحنه را برای حضور رهبری پرتوان و خود کامه آماده کرد و رضاخان با زیرکی توانست دودمانی را براندازد و جای پادشاهی نشیند که «ظل‌الله» و «قبله‌ی عالم» به شمار می‌رفتند. رضاشاه به اقتضای تربیت و تجربه و خلق و خوی خود آدمی مستبد و خود رأی بود. در سال‌های قزاقی چیزی جز فرمان بردن و فرمان دادن ندیده بود. پیکار در مناطق مالاریا خیز از تسوان جسمی او کاسته بود. هراس از نزدیک‌شدن مرگ ناگهانی او را نسبت به اطرافیان صاحب اقتدار، بدگمان کرد و طولی نکشید که او هم به درد بی‌درمان سلاطین قرن نوزدهم ایران گرفتار شد و به تهمت‌زدن و از میان بردن افراد قدرتمندی پرداخت که آنها را رقیب خود می‌انگاشت. با از میان رفتن تیمورتاش، داور، فیروز و فروغی که اجباراً

پهلوی»، از سلسله اقدام‌هایی که پس از رأی مجلس به مورد اجرا گذاشته شد، صحبت به میان می‌آید. از جمله‌ی این اقدام‌ها تبعید اجباری محمدحسن میرزا ولیعهد به پاریس نزد برادرش احمدشاه بود. رضاخان با عنوان تازه‌ی «والاحضرت اقدس»، ریاست حکومت موقت را در دست گرفت و به لورین اطمینان داد که قراردادهای ایران با سایر کشورها به قوت تمام باقی است. حکومت جدید مورد شناسایی دولت‌های مهم جهان قرار گرفت. رضاخان پس از کسب رأی مجلس مؤسسان بر اورنگ سلطنتی تکیه زد؛ و تیمورتاش را به سمت وزیر دربار انتخاب کرد. وی توانست چنان اعتماد رضاشاه را فراهم کند که «قول تیمورتاش قول شاه شد». رضا شاه در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ رسماً «تاج پهلوی» را بر سر نهاد. وی در سال‌های بعد دوستان نزدیکش را از خود دور کرد و حتی در بعضی موارد دستور قتل آنها را صادر کرد. رابطه‌ی رضاشاه و لورین بر سر این گفته‌ی او که «سیاست خارجی (ایران) روشن نیست» برهم ریخت و ناراحتی رضاشاه را برانگیخت و هرولد نیکلسون کاردار بعدی سفارت انگلیس (جانشین لورین) که تمامی سیاست تمرکز رضاشاه و حمایت وزارت خارجه‌ی انگلیس را از این سیاست مورد شبهه قرار داد، هم از نظر

حضور کارشناسان آلمانی در ایران صورت گرفت، ارتش رضاشاهی را ظرف ۴۸ ساعت درهم کوبید و رضاشاه را وادار به ترک کشور کرد.

شورای کتاب

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

بازنشسته شده بودند، بار سنگین حکومت بر دوش خود رضاشاه افتاد. زنده‌ترین نقیصه‌ی اخلاقی رضاشاه میل سیری‌ناپذیر او به تملک زمین بود. هر دلیل و توجیهی هم آورده شود، این امر را گریز نیست که رضاشاه تمایل تقریباً بیمارگونه‌ی به تملک زمین داشت و همین امر شهرت او را سخت لکه‌دار ساخت. حمله‌ی متفقین به ایران که به بهانه‌ی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی